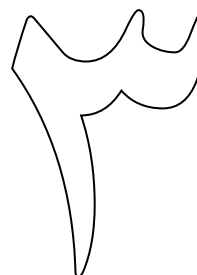


بنیادهای اقتصادی سیاست خارجی ترکیه



عبداله قنبرلو*

* استادیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

ghanbarlu.phdirut@gmail.com

تاریخ تصویب: ۹۱/۹/۲۱

تاریخ دریافت: ۹۲/۱/۲۸

فصلنامه روابط خارجی، سال پنجم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۹۲، صص ۹۷-۷۱.



چکیده

در سده بیستم و به‌ویژه با ورود به عصر جهانی‌شدن، دغدغه رشد و توسعه اقتصادی در جهت‌دهی به سیاست خارجی کشورها نقش مهمی داشته است، به‌نحوی که سیاست خارجی را به عرصه‌ای کلیدی برای پیشبرد پروژه مدرنیزاسیون و توسعه تبدیل کرده است. در میان کشورهای کمتر توسعه‌یافته، دو استراتژی مهم برای رسیدن به توسعه اقتصادی تجربه شده است: جانشینی واردات و توسعه صادرات. هریک از این استراتژی‌ها به اقتضای مبانی و اهدافی که دارند، بر سیاست خارجی تأثیر می‌گذارند. مطالعه در مورد نحوه ارتباط ملاحظات توسعه و سیاست خارجی در کشور ترکیه پیوند مذکور را به‌روشنی نشان می‌دهد. این کشور در هر دوره که به توسعه صادرات روی آورده - به‌ویژه در دهه ۱۹۸۰ و دهه پس از به قدرت رسیدن حزب عدالت و توسعه - گرایش پررنگی به اعتمادسازی و بهبود مناسبات در عرصه سیاست خارجی (به‌ویژه در قبال جهان غرب) نشان داده است. این قضیه ایده ارتباط هم‌سو بین توسعه اقتصادی و سیاست خارجی مسالمت‌جو را تقویت می‌کند.

واژه‌های کلیدی: سیاست خارجی ترکیه، کمالیسم، تنش‌زدایی، چندجانبه‌گرایی،

حزب عدالت و توسعه

مقدمه

سیاست خارجی دولت‌ها تابع عوامل و شرایط مختلفی است. در تعریف سیاست خارجی معمولاً گفته می‌شود که عرصه سیاست خارجی عرصه تلاش - اعم از همکاری، رقابت، و یا ستیز - بر سر منافع ملی است. برخی عناصر منافع ملی اگرچه در گذشته چندان مورد توجه نبودند، اما به مرور زمان اهمیت یافته‌اند. رونق رشد و توسعه اقتصادی گویاترین نمونه این دسته از منافع است که به‌ویژه در جهان معاصر برای دولت‌ها اهمیت حیاتی یافته است. یکی از عوامل بنیادین هدایت‌کننده سیاست خارجی دولت‌ها همان ملاحظات مربوط به اقتصاد ملی است. قدرت‌های اقتصادی جهان مدت‌هاست که ضرورت چنین پیوندی بین اقتصاد و سیاست خارجی را درک کرده‌اند. در حال حاضر، این پیوند برای دولت‌های کمتر توسعه یافته‌ای که به توسعه اقتصادی به‌مثابه آرمانی کلیدی می‌نگرند، اهمیت اساسی یافته است. با این حال، نحوه تأثیرگذاری ملاحظات توسعه اقتصادی بر سیاست خارجی در مورد دولت‌های مختلف همسان نبوده است.

در این مقاله نحوه پیوند اقتصاد و سیاست خارجی در کشور جمهوری ترکیه مورد بررسی قرار می‌گیرد. ترکیه از نمونه کشورهای کمتر توسعه یافته‌ای است که طی سده اخیر برای صنعتی شدن، مدرنیزاسیون، و توسعه انگیزه و اراده‌ای قوی داشته و در این راستا آزمون و خطاهای مختلفی را تجربه کرده است. در این فرایند، سیاست خارجی ترکیه نیز به انحاء مختلف تحت تأثیر ملاحظات اقتصادی قرار گرفته است. به این ترتیب، سؤال اصلی مقاله عبارتست از اینکه ملاحظات توسعه اقتصادی جمهوری ترکیه چه اثراتی بر سیاست خارجی ترکیه گذاشته است؟ فرضیه مقاله این است که بسیاری از جهت‌گیری‌های سیاست خارجی ترکیه طی سده اخیر

از جمله غرب‌گرایی، منطقه‌گرایی، و همچنین گرایش فزاینده به تنش‌زدایی و اعتمادسازی با دولت‌های طرف اختلاف تحت تأثیر انگیزه‌های توسعه اقتصادی قرار داشته است. به‌ویژه غرب‌گرایی و گرایش به همزیستی مسالمت‌آمیز در سیاست خارجی ترکیه به‌شدت تحت تأثیر ملاحظات توسعه اقتصادی قرار داشته است. به‌منظور تبیین قانع‌کننده فرضیه پژوهش تلاش می‌شود از اطلاعات و داده‌های معتبر مکتوب در این موضوع استفاده شود.

پیش از ورود به اصل موضوع، در گفتار اول به برخی مبانی نظری در مورد نحوه تأثیر سیاست‌های اقتصاد ملی بر سیاست خارجی دولت‌ها پرداخته می‌شود. سپس پیوند بین دو متغیر مذکور در جمهوری ترکیه طی دو گفتار مجزا - شامل دوره پیش از به حکومت رسیدن حزب عدالت و توسعه و دوره پس از آن - مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱. چهارچوب نظری

پس از انقلاب صنعتی و ورود موفقیت‌آمیز کشورهای نظیر بریتانیا، آلمان، امریکا، و ژاپن به فرایند صنعتی‌شدن، این واقعیت به‌وضوح نمایان شد که صنعتی شدن نه‌تنها موجب توسعه رفاه ملی می‌شود، بلکه قدرت ملی دولت‌ها را نیز افزایش می‌دهد. تجربه توسعه در ممالک مختلف نشان داد که اتکا به تولید مواد خام و اولیه نمی‌تواند پایه مطمئن و مطلوبی برای استقلال و توسعه باشد، بلکه صنعتی‌شدن یک گزینه‌گریزناپذیر برای کاهش وابستگی و توسعه است (سودرستن و رید، ۱۳۷۹: ۲۰۸-۲۰۷). در سده بیستم و به‌ویژه پس از جنگ جهانی دوم که روزبه‌روز بر اهمیت و ضرورت صنعتی‌شدن افزوده می‌شد، ممالک ضعیف و توسعه‌نیافته برای مدرنیزاسیون و صنعتی‌شدن به طراحی و اجرای دو استراتژی مهم روی آوردند:

۱. **جایگزینی واردات:**^۱ در این استراتژی که مستلزم دخالت حمایت‌گرایانه دولت در اقتصاد است، تلاش می‌شود از میزان واردات کالاها و خدمات مورد تقاضا در داخل کاسته شده و برای تأمین تقاضای داخلی بر تولید داخلی تأکید شود. به‌عبارت دیگر، محصولات بنگاه‌های داخلی که تحت حمایت دولت قرار دارند،

1. Import Substitution

جایگزین محصولات مورد نیاز وارداتی می‌شوند. حمایت دولت از صنایع نوپا به اشکال مختلف از جمله تنظیم گزینشی نرخ تعرفه و نرخ ارز صورت می‌گیرد با این هدف که اولاً، نیازهای داخل را مرتفع سازند، و ثانیاً، به تدریج به منابعی قوی و کارآمد تبدیل شوند. از آنجاکه هدف اساسی این استراتژی خودکفایی و استقلال است، در آن به مزیت نسبی، کم‌توجهی می‌شود. تجربه نشان داده صنایعی که این چنین تحت حمایت قرار می‌گیرند، در بسیاری موارد به حمایت دولت عادت کرده و به انحاء مختلف زمینه فساد را تسهیل می‌کنند. با این حال، برخی صنایع ممکن است به بازدهی بهتری برسند (سودرستن و رید، ۱۳۷۹: ۲۱۵-۲۱۴).

۲. توسعه صادرات:^۱ این استراتژی برون‌نگر به دنبال شکوفاسازی صنایع یا بنگاه‌هایی است که از پتانسیل‌های کافی برای رشد و رقابت با رقبای خارجی برخوردارند. حمایت احتمالی دولت از چنین صنایعی محدود و موقتی است و با رسیدن آنها به مرحله رقابت مؤثر از چنین حمایتی بی‌نیاز می‌شوند. از جمله مشخصه‌های مهم استراتژی توسعه صادرات عبارتند از: عدم محدودیت تولید به سطح تقاضای داخل، کیفیت بالا و رقابت‌پذیری بهتر محصولات در عرصه بین‌الملل، صرفه‌جویی در مقیاس و سودآوری بالای تولید، و شفافیت در گردش اطلاعات مربوط به هزینه و تولید. تحقیقات مختلفی به این نتیجه رسیده‌اند که استراتژی توسعه صادرات در مقایسه با جانشینی واردات کارآمدتر بوده و بازدهی و اشتغال‌زایی بالاتری به دنبال داشته است. علت اصلی این قضیه عبارتست از اینکه در این استراتژی بر مزیت نسبی در تولید تمرکز شده و ائتلاف منابع کمتری اتفاق می‌افتد (Nafziger, 2006: 612-613). البته این استراتژی نیز مسائل خاص خودش را دارد و به اشکال مختلف از جمله آسیب‌پذیری در برابر بحران‌های بین‌المللی ممکن است با چالش مواجه شود.

نکته مهمی که این گفتار بر آن تمرکز دارد این است که سیاست‌ها و برنامه‌های صنعتی شدن و توسعه اقتصادی چه در قالب جانشینی واردات یا توسعه صادرات صرفاً اقتصادی نیستند، بلکه پیوند عمیقی با ملاحظات اجتماعی - سیاسی کشورها



دارند که در این میان، پیوند توسعه با سیاست خارجی اهمیت ویژه‌ای دارد. برای مثال، رشد و توسعه اقتصادی اعضای اتحادیه اروپا صرفاً مرهون برنامه‌های اقتصادی دولت‌های عضو نیست، بلکه تا حدی محصول سیاست خارجی آن دولت‌هاست که از طریق همگرایی سیاسی و هماهنگی بر سر نحوه همکاری زمینه مناسبی برای آزادسازی تجاری و به تبع آن رشد و توسعه فراهم ساخته است. از آنجاکه همگرایی سیاسی منجر به تعمیق اقتصاد بازار و تسریع رشد اعضا شد، گرایش به چنین همگرایی بیشتر شد و اعضا بر سر گسترش و تعمیق همگرایی به توافق رسیدند (Bornschieer, 2005: 186-202).

در دهه‌های اخیر که گرایش به توسعه صادرات افزایش یافته، تمایل به سیاست خارجی مسالمت‌جو و بی‌حاشیه نیز پررنگ شده است. بر همین اساس است که برخی محققان لیبرال روابط بین‌الملل بر این باورند که توسعه تجارت آزاد و سیر فزاینده وابستگی متقابل میان دولت‌ها با پرهزینه جلوه دادن تنش و جنگ موجب توسعه همگرایی، صلح، و امنیت بین‌الملل می‌شود؛ آنچنان‌که نورمن انجل^۱ استدلال می‌کند، وابستگی متقابل در جهان مدرن صنعتی باعث شده جنگ اساساً کارکرد خود را از دست بدهد (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۳۹-۳۸). در چنین فضایی، یک کنشگر عاقل کنشگری است که بتواند به بهترین نحو ممکن ثروت و رفاه خویش را بیشینه کند. دولت عاقل دولتی است که تصمیماتش براساس استلزامات توسعه و رفاه ملی تنظیم می‌شود، نه تفوق نظامی (کلودزیج، ۱۳۹۰: ۲۱۹). از آنجاکه این دولت حامی تجارت آزاد و اقتصاد بازار است، از ورود به شبکه وابستگی متقابل جهانی هراس ندارد. سیاست خارجی مسالمت‌جو در واقع ابزاری است که از طریق آن می‌توان زیان‌های احتمالی وابستگی را مهار کرد.

موضوع آثار صلح‌سازانه وابستگی متقابل در دهه‌های اخیر اهمیت بالایی یافته و تئوری‌های مختلفی در مورد آن پردازش شده است. به‌عنوان مثال، ریچارد روزکرائس در اواسط دهه ۱۹۸۰ به طرح ایده‌ای تحت عنوان «دولت تجاری»^۲ پرداخت که براساس آن، جهان تجاری نوینی در حال ظهور است که به‌طور

1. Norman Angell

2. Trading State

فزاینده‌ای جایگزین جهان سیاسی - نظامی سرزمین محور می‌شود؛ درحالی‌که جنگ، تهدید به جنگ، و ترس از تهاجم دیگران به حریم سرزمینی خویش از ویژگی‌های رایج جهان سیاسی - نظامی بودند، ویژگی غالب جهان تجاری وابستگی متقابل است. در این جهان دولت‌ها به‌خاطر منافع تجاری خویش تمایل شدیدی به گفت‌وگو و همکاری دارند تا جبهه‌گیری و صف‌آرایی نظامی. روزکرانس استدلال می‌کند که جهان تجاری جدید دولت‌های گروه دوم را به سمت تجاری شدن سوق می‌دهد. در این فرایند، انرژی دولت‌ها در عرصه سیاست خارجی بر یافتن بازارهای خارجی برای محصولات تولیدی اتباع تمرکز می‌یابد (Rosecrance, 1986).

نکات نظری فوق در واقع ارتباط بین دو متغیر را مورد توجه قرار می‌دهد: توسعه اقتصادی و سیاست خارجی. توسعه اقتصادی در هر شکل و قالبی ارتباط نزدیکی با ملاحظات سیاست خارجی دارد، هرچند نمی‌توان منطق ثابت و جهانشمولی را در مورد پیوند این دو متغیر استخراج کرد. کشورهای کمتر توسعه‌یافته طی دهه‌های گذشته دو استراتژی مهم توسعه اقتصادی را تجربه کرده‌اند: جانشینی واردات و توسعه صادرات. از آنجاکه استراتژی توسعه صادرات، سیاست خارجی مسالمت‌جو، متعادل، و درعین حال فعالی را می‌طلبد، معمولاً دولت‌های طرفدار این استراتژی به یک سیاست خارجی صلح‌آمیز، بی‌حاشیه، و متمایل به همکاری فعال در شبکه اقتصاد بین‌الملل روی آورده‌اند. باین حال، بعضاً در دولت‌های (غالباً قدرت‌های بزرگ) متمایل به توسعه صادرات نیز امکان گرایش به ستیزه‌گری وجود داشته است. در عصر استعمار تمایل به توسعه صادرات در دولت‌های قدرتمند به قوام‌یابی سیاست خارجی امپریالیستی منجر شد. اما امروزه شرایط، دگرگون شده و امکان حرکت‌های امپریالیستی به‌خاطر منافع تجاری تضعیف شده است؛ از این رو، دولت‌هایی که امروزه خواهان تعامل بهره‌برداری فعالانه از شبکه اقتصاد جهانی هستند، گرایش قوی‌تری به صلح و امنیت بین‌المللی دارند (Weede, Fall 2004).

نحوه پیوند دو متغیر در کشورهای هوادار جانشینی واردات تا حدی متفاوت بوده است. البته این بدان معنی نیست که این استراتژی اساساً ستیزه‌جویانه بوده است. در دوره جنگ سرد بسیاری از کشورهای صلح‌طلب عضو جنبش عدم تعهد



به جانشینی واردات تمایل داشتند. حتی دولت‌هایی نظیر ترکیه که متحد استراتژیک قدرت‌های سرمایه‌داری بودند، در دوره‌هایی به جانشینی واردات تمایل یافتند. نکته این است که دولت‌های دارای سیاست خارجی پرتنش و معترض به سیستم بین‌الملل در بیشتر اوقات به استراتژی جانشینی واردات گرایش داشته‌اند، به‌ویژه دولت‌هایی که اساساً منتقد سیستم سرمایه‌داری و اقتصاد آزاد بوده‌اند. در عین حال، بسته بودن نسبی فضای اقتصاد ملی نیز تا حدی به بازتولید سیاست خارجی تقابل‌گرا کمک کرده است. این مسئله ریشه در این تئوری دارد که اصولاً دولت‌گرایی در اقتصاد - در جلوه‌های مختلف مداخله‌گرایی، حمایت‌گرایی، ملی‌گرایی، و سوسیالیسم - احتمال گرایش به تقابل، نزاع، و جنگ را تقویت می‌کند (Mises, 1969: 46-115).

۲. پیوند اقتصاد و سیاست خارجی ترکیه

تمایل به مدرنیزاسیون و توسعه اقتصادی در ترکیه موضوع جدیدی نیست، بلکه سابقه آن به دوره امپراطوری عثمانی بازمی‌گردد. پس از فروپاشی امپراطوری عثمانی و ظهور جمهوری ترکیه گام‌های جدی‌تری در این راستا برداشته شد. البته در دوره جمهوری نیز پروژه صنعتی شدن و توسعه اقتصادی با دشواری‌ها و موانع مختلفی مواجه بوده است. اما به تدریج دستاوردهای محسوسی در این مسیر حاصل شد. به‌ویژه اینکه چنین دستاوردهایی در دوره حکومت حزب عدالت و توسعه چشمگیر بوده است. گرایش به صنعتی شدن و توسعه اقتصادی اثرات خاصی را در عرصه سیاست خارجی به‌جا گذارده که طی گفتارهای آتی به آنها می‌پردازیم. به دلیل اهمیت و پیشرفت‌های بزرگ ترک‌ها در دوره اخیر، این مبحث را در قالب دو دوره پیش و پس از به قدرت رسیدن حزب عدالت و توسعه مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۲-۱. سده بیستم: دوره کمالیسم غرب‌محور

در زمان تشکیل ترکیه، با وجود اینکه رهبران جمهوری در پیشبرد اهدافی نظیر لغو تعهدات کاپیتولاسیون موفق عمل کردند، اما با توجه به ویرانی‌های ناشی از جنگ و تقابل بار سنگین تعهدات مالی دوره امپراطوری شرایط اقتصادی آشفته‌ای پیش روی

دولت قرار داشت. از این رو، آتاتورک به منظور نجات و ساماندهی به اقتصاد ترکیه کمیته‌ای تحت ریاست ضیاء گوکلپ تشکیل داد. از آنجاکه در آن زمان رهبر ترکیه بر اهمیت حیاتی استقلال و حاکمیت ملی تأکید فراوانی می‌کرد، برای ساماندهی به اقتصاد کشور نیز اهتمام ویژه‌ای داشت، چراکه اصولاً تحقق استقلال و حاکمیت ملی را منوط به اقتصاد ملی شکوفا و قدرتمند می‌دانست. وی با حضور در نشست کنگره اقتصادی از میر در سال ۱۹۲۳ طی سخنانی تصریح کرد که بدون استقلال اقتصادی، استقلال سیاسی و بدون حاکمیت مالی، حاکمیت ملی حاصل نخواهد شد. آتاتورک نظر خویش در مورد اهمیت سامان‌یابی اقتصاد ملی ترکیه را چنین بیان کرد: «واقعیتی وجود دارد که از تاریخ و تجربه استخراج شده است. اگر تاریخ ترک‌ها بررسی شود، می‌توان مشاهده کرد که افول‌ها و ازهم‌گسیختگی‌ها ریشه در دلایل اقتصادی دارد. تمامی پیروزی‌ها و شکست‌ها با شرایط اقتصادی ارتباط دارند... برای رسیدن به استقلال کامل یک قاعده وجود دارد: حاکمیت ملی باید تحت پشتیبانی حاکمیت مالی قرار گیرد. تنها نیرویی که ما را به این هدف می‌رساند، اقتصاد است. اهمیتی ندارد که پیروزی‌های سیاسی و نظامی چقدر بزرگ باشند. آنها دوام نخواهند داشت، مگر اینکه با پیروزی‌های اقتصادی همراه شوند. کسی که با شمشیر فتح می‌کند، محکوم به شکست است و در نهایت جایش را به فاتحانی خواهد داد که اهل کشت و آبادانی هستند» (Takim and Yilmaz, April 2010: 551).

در این چهارچوب، کنگره اقتصادی از میر به تصمیماتی کلان برای بهبود اقتصاد ترکیه رسید. از جمله توافق شد به منظور رونق‌دهی به فرایند صنعتی شدن کشور بانک صنعتی تشکیل شود تا اعتبارات لازم را در اختیار صاحبان صنایع قرار دهد. همچنین توافق شد دولت فعالیت اقتصادی بخش خصوصی را تحت حمایت قرار داده و سرمایه‌گذاری خارجی را در کشور تجویز کند. البته این به معنی لیبرالیزه شدن محض اقتصاد ترکیه نبود، چراکه نقش دولت به عنوان یک کنشگر دخالت‌کننده در اقتصاد حفظ شد (Finefrock, July 1981). رکود بزرگی که از سال ۱۹۲۹ آغاز شد،



به دخالت دولت شدت بخشید و موجی از دولت‌گرایی^۱ در اقتصاد ترکیه آغاز شد. این رکود به بخش صادرات ترکیه که عمدتاً محصولات کشاورزی بودند، آسیب بزرگی وارد کرد. با توجه به اینکه اقتصادهای آزاد غربی قربانیان اصلی رکود بودند، اقتصادهای دولت‌گرا از جمله اتحاد شوروی تا حدی محبوبیت کسب کرده و بر برنامه‌های توسعه کشورهای تازه‌استقلال یافته از جمله ترکیه تأثیر گذاشتند (Takim and Yilmaz, April 2010: 551-552).

اگرچه در دوره مصطفی کمال به تدریج نقش و دخالت دولت در اقتصاد کشور پررنگ شد، اما هدف کلی همان صنعتی شدن و توسعه بود. البته این هدف صرفاً با سازوکارهای اقتصادی دنبال نمی‌شد، بلکه در حوزه‌های دیگر به‌ویژه سیاست خارجی نیز تحت پشتیبانی قرار داشت. آتاتورک با وجود اینکه شاهد رفتارهای تجاوزگرانه غربی‌ها در منطقه از جمله علیه ترکیه بود، اما برای پیشرفت‌ها و دستاوردهای مدرن غرب ارزش بسیاری قائل بود و دولت ترکیه را موظف به زمینه‌سازی برای رسیدن به همان پیشرفت‌ها و دستاوردهای غرب می‌دانست. بر این مبنای سیاست خارجی ترکیه نایستی به‌نحوی پی‌ریزی می‌شد که مانع مدرنیزاسیون و توسعه این کشور می‌شد. نگاهی به ماهیت سیاست خارجی رهبر ترکیه این واقعیت را نشان می‌دهد. از مؤلفه‌های مهم سیاست خارجی توسعه‌مدار مصطفی کمال می‌توان به این موارد اشاره کرد: ۱. دیپلماسی فعال اما عاری از ریسک؛ ۲. دوستی با کلیه قدرت‌ها علی‌رغم تفاوت‌های داخلی آنان؛ ۳. دوستی با ممالک استعمارزده؛ و ۴. تلاش برای صلح بین‌المللی (Kürkçüoğlu, 1980-81: 152-166).

عصاره خط‌مشی بنیانگذار جمهوری ترکیه را می‌توان در همان شعار کلیدی‌اش یعنی «صلح در خانه، صلح در جهان» خلاصه کرد که امروزه به‌مثابه اساس سیاست خارجی کمالیستی شناخته می‌شود (Ahmad, 2004: 17-18). با تأمل در مؤلفه‌های فوق‌الذکر در سیاست خارجی ترکیه - که نه‌تنها در دوره آتاتورک، بلکه پس از آن نیز غالباً مورد توجه مقامات ترک قرار داشته - می‌توان پیوند میان انگیزه‌های اقتصادی و جهت‌گیری‌های سیاست خارجی را دریافت. وی در مقام یک ژنرال

1. Etatism

نظامی که سال‌های بسیاری را در جنگ سپری کرده بود، باور داشت که ترکیه جنگ‌های اصلی خود را با پیروزی پشت سر گذاشته و حال زمان تحکیم استقلال و آبادانی ترکیه از طریق دیپلماسی صلح‌طلبانه است. مصطفی کمال درعین حال بر نقش محوری غرب در رشد و ترقی ترکیه تأکید داشت. به باور آتاتورک، غرب نه تنها توسعه‌یافته‌ترین، بلکه تنها بلوک توسعه‌یافته جهان به‌شمار می‌آید. وی معتقد بود نجات ترکیه مستلزم پیمودن همان راهی است که در غرب طی شده و این به‌دست نمی‌آید مگر با اروپایی شدن و غربی شدن ترکیه. بر این اساس، ترکیه باید با غرب مصالحه کرده و نشان دهد که می‌تواند مثل غربی‌ها باشد (Kürkcüoğlu, 1980: 157).

در عمل، سیاست خارجی ترکیه طی سال‌های بین دو جنگ مسالمت‌جو، چندجانبه‌گرا، و بسیار محتاطانه بود. اگرچه با گذشت زمان نقش غرب در سیاست خارجی ترکیه پررنگ‌تر شد، اما دولت مراقب بود تا این دوستی به مناسبات با ممالک دیگر آسیب نزنند. در جریان جنگ جهانی دوم، با اینکه ترکیه روابط متعارفی با بریتانیا و آلمان داشت، اما بر برکناری از صحنه جنگ تأکید داشت تا اینکه در اواخر با مشاهده چشم‌انداز نتیجه جنگ و همچنین تحت تأثیر فشار بریتانیا به جمع ائتلاف جنگ علیه دول محور پیوست.

پس از جنگ جهانی دوم و آغاز جنگ سرد شرایط جدیدی بر خط‌مشی اقتصادی و سیاست خارجی ترکیه حاکم شد. درحالی‌که ترکیه قبلاً برای تسهیل زمینه مدرنیزاسیون و توسعه خویش به سیاست چندجانبه‌گرا و صلح‌طلبانه در قبال کلیه قدرت‌ها گرایش داشت، پس از جنگ به ائتلاف با قدرت‌های غربی روی آورد. در این برهه، برای ترکیه امکان ادامه دیپلماسی چندجانبه‌گرایانه دوره مصطفی کمال تقریباً ناممکن بود، چراکه از یک سو، بلوک‌بندی جدید در عرصه سیاست بین‌الملل به‌گونه‌ای در حال شکل یافتن بود که امکان آزادی عمل کشورهای ثالث را محدود می‌کرد. تجربه مصدق در ایران پرهزینه بودن سیاست بی‌طرفی را به‌خوبی نشان داد. از سوی دیگر، ترکیه با موج جدیدی از فشارهای اتحاد شوروی مواجه بود، به‌نحوی که برای مقابله با آن به حمایت قدرت‌های دیگر نیاز داشت. نکته مهم دیگر اینکه ترکیه برای مدرنیزاسیون و صنعتی‌شدن خویش نمی‌توانست به سیاست‌ها و



الگوهای بلوک شرق تکیه کند، بلکه برعکس، خواهان استفاده از تجربه‌ها و حمایت‌های ممالک توسعه‌یافته غربی بود. قدرت‌های غربی و در رأس آنها آمریکا نیز که از شرایط حاکم بر ترکیه آگاه بودند، با جدیت خواهان حفظ این کشور در اردوگاه غرب بودند. دکترین ترومن در سال ۱۹۴۷ و پیوستن ترکیه به ناتو در سال ۱۹۵۲ دو نقطه عطف مهم در مناسبات آنکارا با غرب بودند. طبق دکترین ترومن، آمریکا تعهد خود را به حمایت از ترکیه ابراز کرد و با پیوستن ترکیه به ناتو ائتلاف استراتژیک آن با غرب مستحکم گردید.

ترکیه از کشورهایی بود که در قالب طرح مارشال مشمول کشورهای دریافت‌کننده کمک مالی آمریکا شد (Ahmad, 2004: 24). به دنبال این حمایت‌ها، ترکیه مطابق با خواست آمریکا گام‌های جدیدی در راستای گشایش و آزادسازی فضای اقتصادی کشور برداشت که به تبع آن، میزان سرمایه‌گذاری و رشد اقتصادی کشور افزایش چشمگیری یافت. این رونق به‌ویژه در سال‌های اولیه دهه ۱۹۵۰ که حزب دموکرات به قدرت رسیده بود، چشمگیر بود. اما در اواخر این دهه اقتصاد کشور بحرانی شده و دولت را به اتخاذ برنامه ریاضتی سوق داد. این وضع منجر به نارضایتی و آشفتگی سیاسی گردید و زمینه کودتای ارتش را فراهم ساخت. پس از کودتا، خط‌مشی جدیدی به صورت صنعتی شدن از طریق نهادینه‌سازی استراتژی جانشینی واردات در اقتصاد ترکیه ظهور کرد (Bayar, 1996: 776-777).

خط‌مشی جدید اقتصادی با تغییرات محسوسی در سیاست خارجی دولت ترکیه همراه بود. دو عامل مهم که در این قضیه مؤثر بودند عبارتند از: اقدام آمریکا برای خارج کردن موشک‌های ژوپیترا از ترکیه، و تشدید اختلاف ترکیه و غرب بر سر قبرس. چندی بعد تنش‌زدایی در روابط غرب و شرق نیز باعث شد اهمیت استراتژیک ترکیه برای غرب تا حدی کاهش یابد. دل‌سردی مقامات ترکیه از مواضع و عملکرد قدرت‌های غربی باعث شد آنها در دهه ۱۹۶۰ به دیپلماسی مستقل‌تری در عرصه بین‌الملل بیاندیشند. بر این اساس بود که ترکیه به بهبود مناسبات با کشورهای عرب خاورمیانه و بلوک شوروی گرایش پیدا کرد (Altunışık and Tür, 2005: 106-107). البته این به معنی گسست آنکارا از غرب نبود، بلکه در عمل، ترک‌ها مجدداً با سازوکارهای جدیدتری به همکاری با بلوک غرب به‌ویژه اروپایی‌ها تداوم

بخشیدند.

چندجانبه‌گرایی در سیاست خارجی ترکیه طی دهه‌های ۱۹۷۰-۱۹۶۰ تا حدی تحت تأثیر استراتژی اقتصادی این کشور بود. در این دوره موج جدیدی از گرایش به صنعتی‌شدن (البته از طریق استراتژی جانشینی واردات) شکل گرفت. دولت پس از کودتا تلاش داشت به‌منظور عادی‌سازی شرایط و بهبود مشروعیت دولت مشکلات اقتصادی به‌جامانده از شرایط بحرانی اواخر دهه ۱۹۵۰ را با شگردهای جدیدتری درمان کند. از این‌رو، ضمن حفظ اهمیت بخش خصوصی، دخالت و نقش دولت در اقتصاد مجدداً پررنگ گردید. دولت همچنین تلاش کرد برای بازسازی و رونق‌دهی به اقتصاد کشور و به‌ویژه تسریع در فرایند صنعتی‌شدن از ظرفیت‌های خارجی به‌نحو احسن استفاده کند. در همان دهه ۱۹۶۰ دولت ترکیه ضمن اینکه به بهبود مناسبات با ممالک غیرغربی گرایش یافت، تلاش موفقیت‌آمیزی را برای ادغام در جامعه اقتصادی اروپا به‌عمل آورد. این کشور در مقام یکی از اعضای سازمان همکاری و توسعه اقتصادی، در سال ۱۹۶۳ با جامعه اقتصادی اروپا یک موافقت‌نامه مشارکت و همکاری امضا کرد. این موافقت‌نامه به‌علاوه پروتکل الحاقی امضا شده در سال ۱۹۷۰ زمینه‌های مناسبی را برای ادغام اقتصاد ترکیه در اقتصاد اروپا فراهم کردند. طبق پروتکل الحاقی، ترکیه متعهد شد طی دو جدول زمانی (بیش از ۱۲ سال و ۲۲ سال) موانع تعرفه‌ای و غیرتعرفه‌ای خویش را در برابر صادرات مصنوع جامعه اقتصادی اروپا بردارد. در مقابل، جامعه اقتصادی اروپا نیز به اقدام مشابهی دست زد. روند همکاری‌ها روبه‌گسترش بود تا اینکه نابسامانی‌های اقتصادی و سیاسی ترکیه در اواخر دهه ۱۹۷۰ مناسبات ترکیه و اروپا را برای چند سالی به سردی سوق داد (Celâsun and Rodrik, 1989: 622-623).

هماهنگی بین سیاست خارجی و استراتژی اقتصادی طی دهه‌های ۱۹۷۰-۱۹۶۰ راهگشا بود. در عمل، رشد اقتصادی ترکیه در این دو دهه بهبود قابل‌توجهی یافت. بین سال‌های ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۲ که دو برنامه پنج‌ساله به اجرا گذاشته شد، سهم بخش صنعت در تولید ناخالص داخلی از ۲/۱۶ درصد به رقم ۶/۲۲ درصد رسید. پس از اقدام دولت به کاهش ارزش لیره (تا حد ۶۶ درصد) صادرات ترکیه به یکباره جهش یافت. در سال‌های ۱۹۷۲-۱۹۷۱ حساب جاری کشور مازاد داشت. میزان



افزایش صادرات در سال اول ۱۵ درصد و در سال دوم ۳۰ درصد بود. این تغییرات اعتماد سرمایه‌گذاران خارجی به اقتصاد ترکیه را بهبود بخشید. در سال‌های آغازین دهه ۱۹۷۰ اقتصاد ترکیه تا حدی لیبرالیزه شد، اما مجدداً کنترل‌های دولت افزایش یافت. با این حال، تا سال‌های پایانی این دهه شاخص‌های امیدوارکننده‌ای نمایان بود. در برنامه پنج‌ساله سوم که از ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۷ به‌طول انجامید، رونق جدیدی در اقتصاد کشور حاصل شد. فقط بخش صنعتی سالانه ۲/۱۴ درصد رشد داشت. رشد تولید ناخالص داخلی واقعی نیز سالانه حدود ۷ درصد بود. اما از آنجا که رشد ۸/۱۳ درصدی سرمایه‌گذاری با اتکاء شدید به استقراض خارجی همراه بود، در اواخر دهه ۱۹۷۰ و به تبع بروز بحران بدهی و محدودیت در تأمین اعتبار خارجی با مشکل مواجه شد. این مسئله همراه با مشکلات دیگری چون تورم سنگین، رشد بیکاری، و افزایش نابرابری، شرایط اجتماعی - اقتصادی ترکیه را در اواخر دهه ۱۹۷۰ آشفته کرد. این مسائل تا حدی ریشه در شرایط بحرانی اقتصاد جهان و به‌ویژه شوک‌های نفتی داشتند (Bayar, 1996: 777-778).

در آغاز دهه ۱۹۸۰ که روابط ترکیه و اروپا به‌سردی گراییده بود، دولت برای پیشبرد برنامه اصلاح اقتصادی در پی همکاری و حمایت بیشتر غرب بود. اگرچه حوادث جدیدی نظیر انقلاب اسلامی ایران و حمله شوروی به افغانستان در ترغیب امریکایی‌ها به توسعه همکاری با ترکیه مؤثر بودند، اما قبلاً دولت کارتر با اقداماتی نظیر حذف موانع تجاری در برابر ترکیه در سال ۱۹۷۸ گام مهمی در راستای بهبود روابط برداشته بود. در مارس ۱۹۸۰ که دو کشور به انعقاد موافقت‌نامه همکاری دفاعی و اقتصادی پرداختند، ترک‌ها بستر مناسبی برای جلب حمایت امریکا ایجاد کردند. پس از کودتای سپتامبر ۱۹۸۰ نیز دولت جدید از تمایل امریکا به توسعه روابط با ترکیه به‌گرمی استقبال کرد. بدین ترتیب، موج جدیدی از حمایت‌های اقتصادی و امنیتی ایالات متحده از ترکیه جریان یافت (Tirman, Spring 1998: 62).

برنامه اصلاح اقتصادی که در ژانویه ۱۹۸۰ اعلام شد، در دولت پس از کودتا با جدیت مورد پیگیری قرار گرفت. این برنامه که با راهکارهای پیشنهادی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی انطباق داشت، تغییرات زیر را دنبال می‌کرد: ترک استراتژی درون‌نگر جانشینی واردات و جایگزینی استراتژی برون‌نگر توسعه

صادرات؛ کاهش مداخله مستقیم حکومت در بخش صنعت؛ کاهش موانع سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی؛ آزادسازی بیشتر قیمت‌ها با روش‌هایی نظیر واقع‌بینی و انعطاف‌پذیری در تعیین نرخ ارز و نرخ بهره؛ آزادسازی تدریجی واردات؛ انضباط و کنترل‌های سختگیرانه پولی به منظور محدودسازی تقاضای داخلی و کاهش تورم؛ اصلاح بخش مالی و حذف محدودیت‌های دست‌وپاگیر در بازارهای مالی؛ اصلاح سرمایه‌گذاری‌ها و تشکیلات تولیدی بخش عمومی برای ارتقاء کارایی و کاهش بار سنگین آنان بر اقتصاد؛ تشویق خصوصی‌سازی و محدودسازی فعالیت‌های بخش عمومی؛ مقررات‌زدایی و عقلانی‌سازی برنامه سرمایه‌گذاری عمومی؛ تشویق صادرات با تقویت کارایی تولید و فعالیت‌های صادراتی؛ و بهبود مدیریت بدهی خارجی و تقویت رتبه اعتباری کشور (Utkulu, 2001: 20-21).

برنامه یادشده دستاوردهای قابل‌توجهی را برای اقتصاد ترکیه طی دهه ۱۹۸۰ به‌دنبال داشت، به نحوی که مجدداً آن را به نحو منظمی در ریل رشد (به‌طور متوسط سالانه حدود ۵ درصد) قرار داد. اصلاح رژیم تجاری در محور اصلاحات اقتصادی این دهه قرار داشت که در این چهارچوب اقداماتی نظیر کاهش ارزش پول ملی، کاهش مالیات بر صادرات، و آزادسازی قابل‌توجه در بخش واردات در دستورکار قرار گرفت. در عمل، صادرات ترکیه رشد قابل‌توجهی داشت و رقم آن از ۳ میلیارد دلار در ۱۹۸۰ به ۱۲ میلیارد دلار در ۱۹۸۸ رسید. به‌علاوه، سهم بخش صنعت در تولید ناخالص داخلی این کشور نیز افزایش بیشتری یافت. البته مسائلی چون بدهی خارجی دوباره آشکار شد، هرچند جایگاه اعتباری ترکیه در مقایسه با بسیاری از کشورهای بدهکار بهتر بود. تورم و بیکاری نیز تا حدی جنجال‌ساز بودند، به‌ویژه تورم که در اواخر دهه ۱۹۸۰ به دلایلی چون کسری بودجه و استفاده دولت از مالیات تورمی به حدود ۷۰ درصد رسید. در مجموع، اقتصاد ترکیه طی دهه ۱۹۸۰ به‌رغم برخی ناکامی‌ها، دستاوردهای مهمی را تجربه کرد، هرچند در اواخر این دهه دوباره جو بی‌ثباتی و بی‌اطمینانی بر اقتصاد ترکیه حاکم شد (Utkulu, 2001: 21-27).

سیاست خارجی ترکیه در دهه ۱۹۸۰ از ابعاد مختلف تحت تأثیر برنامه اصلاحات اقتصادی آن قرار داشت. ترکیه ضمن تلاش برای تنظیم مناسبات

بین‌المللی براساس الزامات توسعه اقتصادی، گام‌های جدی‌تری برای توسعه همکاری با ممالک غربی برداشت. در این دهه درحالی‌که امریکا و نهادهای بین‌المللی دوگانه برتون‌وودز یعنی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول تلاش داشتند از وجود بحران بدهی در کشورهای درحال توسعه به‌عنوان فرصتی برای سوق‌دهی آنها به برنامه‌ریزی توسعه از طریق آزادسازی بهره بگیرند، کشورهای نظیر ترکیه خود را با فضای جاری هماهنگ کرده و مشتاقانه از الزامات مربوط به طرح تعدیل ساختاری پیروی می‌کردند. طبق این طرح، حمایت دو نهاد یادشده از کشورهای نیازمند وام به انجام اصلاحات لازم برای آزادسازی و ادغام در شبکه آزاد اقتصاد بین‌الملل مشروط شد (قنبرلو، ۱۳۸۹: ۱۹۰-۱۸۹). انجام چنین اصلاحاتی در ترکیه قویاً از سوی امریکا و اروپا مورد تشویق قرار می‌گرفت. ترک‌ها پس از تثبیت و گشایش در فضای سیاسی کشورشان مجدداً برای توسعه همکاری با اروپا تلاش کردند. به‌دنبال عادی شدن مناسبات ترکیه و جامعه اقتصادی اروپا در سال ۱۹۸۶، دولت تورگوت اوزال به‌منظور پیشبرد مؤثرتر آزادسازی طرح عضویت کامل در جامعه را مطرح و در آوریل ۱۹۸۷ تقاضای رسمی خود را تسلیم شورای وزیران کرد (Eralp, 2000: 179-180).

دهه ۱۹۹۰ در مقایسه با دهه پیش بی‌ثباتی‌های بیشتری داشت و معضلاتی مثل تورم همچنان استمرار داشتند. در سال ۱۹۹۴ اقتصاد ترکیه با کاهش شدید ارزش لیره و تورم سه‌رقمی به شرایط انفجاری رسید. برنامه‌های ریاضتی دولت **تانسو چیللر** - که مطابق با خواسته صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی اعمال شد - تا حدی به بهبود اوضاع منجر شد. فرایند آزادسازی با سازوکارهای جدیدتری مثل توسعه همکاری با اتحادیه گمرکی اروپا و تقاضای عضویت کامل در اتحادیه اروپا همچنان دنبال می‌شد. حجم تجارت ترکیه با اتحادیه اروپا به حدود ۴۰ درصد از کل تجارت خارجی آن رسید. در سال‌های پایانی دهه ۱۹۹۰ مجدداً اوضاع اقتصادی ترکیه با معضلاتی مثل تورم سه‌رقمی و تخریب‌های ناشی از زلزله نابسامان شد. در سال ۱۹۹۷ تورم کشور مجدداً سه‌رقمی گردید. سیاست‌های دولت **بولنت اجویت** برای درمان مسئله نیز اگرچه اثربخش بود، اما آنچنان‌که باید نتیجه‌بخش نشد، به‌گونه‌ای در سال ۲۰۰۱ ترکیه در بحران شدید مالی غوطه‌ور شده و رشد اقتصادی

آن منفی گردید. نابسامانی در اقتصاد ترکیه تا زمان به قدرت رسیدن حزب عدالت و توسعه ادامه داشت (Altunışık and Tür, 2005: 83-86).

در حالی که اقتصاد جهان طی دهه ۱۹۹۰ در مجموع شرایط بهتری پیدا کرده بود و به ویژه رشد امریکا و اروپا قابل توجه بود، ترکیه نتوانست از فرصت‌های موجود به نحو احسن بهره‌برد و آنچنان‌که معروف شده، دهه ۱۹۹۰ برای ترکیه دهه‌ای از دست‌رفته تلقی شد. اوضاع نابسامان سیاسی و اقتصادی داخلی به‌علاوه شرایط ویژه جو نوین بین‌المللی باعث شدند شرایط مطابق با خواست این کشور پیش نرود. خیزش برخی مشکلات امنیتی مثل پ‌ک‌ک و تنش‌های سیاسی داخلی در این فرایند اثرگذار بودند. قدرت‌های غربی که به‌تازگی از خطر کمونیسم رها شده بودند، مواضع انتقادی جدیدی را در برابر ترکیه پیش گرفتند و برای همراهی با خواسته‌های استراتژیک این کشور به‌ویژه الحاق به اتحادیه اروپا الزامات سنگینی را تعیین کردند. سیاست منطقه‌ای ترکیه در دهه ۱۹۹۰ هماهنگی پررنگی با منافع و خواسته‌های غرب داشت. از همکاری در جنگ خلیج فارس گرفته تا توسعه مناسبات با اسرائیل همگی حاکی از تقویت غرب‌گرایی در سیاست خارجی دهه ۱۹۹۰ می‌باشند. اما نه حمایت‌های امریکا و نه اروپا به جهشی نوین در مدرنیزاسیون و توسعه اقتصادی ترکیه منجر نشدند.

۲-۲. سده بیست‌ویکم: دوره کمالیسم چندجانبه‌گرا

نخبگانی که از طریق حزب عدالت و توسعه به قدرت رسیدند، عمدتاً به طبقه تاجرپیشه‌ای وابسته‌اند که در طول دهه ۱۹۸۰ به دنبال اجرای برنامه آزادسازی، رشد کردند. از نظر خط‌مشی اقتصادی، این طیف گرایش شدیدی به سیاست آزادسازی دهه مذکور دارند؛ سیاستی که در آغاز این دهه و به‌ویژه با به قدرت رسیدن تورگوت اوزال از حزب مام میهن^۱ پا گرفت و رشد کرد، اما در دهه ۱۹۹۰ به مشکل و وقفه برخورد. این گروه که تحولات جهانی شدن در دهه ۱۹۹۰ را شاهد بودند، بر ادغام ترکیه در اقتصاد جهان تأکید داشته‌اند. در دهه ۱۹۹۰ اگرچه اقتصاد ترکیه با مشکلات بزرگی دست‌وپنجه نرم می‌کرد، اما رویدادهایی چون شکل‌گیری

اتحادیه گمرکی بین ترکیه و اتحادیه اروپا در سال ۱۹۹۶ فرصت‌های بزرگی را پیش روی طرفداران آزادسازی و جهانی‌شدن قرار داد. همان‌گونه که در سال ۱۹۸۳ با پایه‌گذاری حزب مام میهن، تورگوت اوزال در مقام یک پرچمدار اقتصاد لیبرال به قدرت رسید، با تشکیل حزب عدالت و توسعه در سال ۲۰۰۱ و پیروزی آن در سال بعد طیف تاجریشه‌ای که در دهه ۱۹۸۰ رشد کرده و در دهه ۱۹۹۰ به ناکامی برخورد کرده بودند، با انرژی جدیدی وارد عرصه سیاسی ترکیه شدند (Kirişci, 2009: 38-39).

قبل از به قدرت رسیدن حزب عدالت و توسعه، مبانی نظری سیاست خارجی حزب توسط نخبگان آن پایه‌ریزی شده بود. احمد داوود اوغلو از معماران سیاست خارجی عدالت و توسعه در سال ۲۰۰۱ کتابی تحت عنوان «عمق استراتژیک» منتشر کرد که در آن توجه ویژه‌ای به اهمیت توسعه مناسبات منطقه‌ای ترکیه و همچنین نقش وابستگی متقابل اقتصادی در قوام‌دهی به سیاست خارجی شده است. وی مشخصاً اشاره می‌کند کشورهایی که در حال گذار از استراتژی جانشینی واردات به توسعه صادرات هستند، ناگزیر از تعقیب منافع اقتصادی در عرصه سیاست خارجی می‌باشند. بر این اساس است که خاورمیانه به دلیل داشتن پتانسیل‌های مهمی چون منابع نفتی و بازارهای قوی باید مورد توجه دولت ترکیه قرار گیرد. ترکیه ناچار از بهبود مناسبات با همسایگان است، چراکه ضرورت‌های ناشی از وابستگی متقابل فزاینده اتخاذ چنین سیاستی را می‌طلبد (Kirişci, 2009: 42).

در عمل نیز دغدغه تجارت و توسعه یکی از عوامل مهم گرایش دولت اردوغان به بازسازی مناسبات با همسایگان و کشورهای منطقه بوده است. نه تنها بهبود مناسبات ترکیه با کشورهای منطقه اهمیت دارد، بلکه ترک‌ها خواهان برقراری صلح و امنیت میان کشورهای ثالث به‌ویژه میان دولت‌های منطقه بوده‌اند. بر این اساس است که ترکیه در دوره دولت اردوغان به میانجی‌گری برای حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات میان کشورهای منطقه تمایل زیادی نشان داده است. برداشت رهبران ترکیه این است که هرگونه بحران سیاسی یا اقتصادی می‌تواند امنیت و اقتصاد ترکیه را تحت تأثیر قرار دهد. بنابراین، منافع ترکیه ایجاب می‌کند به منظور حل و فصل اختلافات و منازعات بین کشورهای منطقه فعال شود. آنچنان‌که

احمد داوود اوغلو تصریح می‌کند، اصولاً منفعت ترکیه ایجاب می‌کند صلح و ثبات در مناطق پیرامونی ترکیه برقرار باشد. وی همچنین می‌افزاید از آنجاکه ترکیه در صد است تا سال ۲۰۲۳ در ردیف ده قدرت برتر اقتصادی جهان قرار گیرد، تقویت سطح همکاری در عرصه اقتصاد بین‌الملل برای آن اولویت دارد و این ایجاب می‌کند که تعامل بین‌المللی ترکیه در مناطق مختلف جهان فعال‌تر شود (Davutoğlu, March 2012).

در طول بیش از یک دهه‌ای که از حکومت حزب عدالت و توسعه می‌گذرد، سیاست‌های اقتصادی دولت ترکیه به چند طریق بر تعامل فعال و درعین حال صلح‌طلبانه در سیاست خارجی این کشور اثر گذاشته است. از جمله:

۱. در دهه گذشته سطح مراودات اقتصادی ترک‌ها با جهان خارج در حوزه‌های مختلف تجارت و سرمایه‌گذاری به شدت افزایش یافته است. برای مثال، طی سال‌های اخیر مقاصد خطوط هوایی ترکیه از حدود ۷۰ نقطه به نزدیک ۱۳۰ نقطه در ۸۰ کشور افزایش یافته که با ریشه‌یابی قضیه متوجه می‌شویم که تقاضای تجار ترک از مهم‌ترین عوامل بروز این فرایند می‌باشد. در گذشته ترک‌ها به مناطق غیراروپایی توجه کمتری داشتند. اما در دهه اخیر گرایش فزاینده‌ای برای تعامل با آنها شکل گرفته است. حجم کل تجارت خارجی ترکیه از حدود ۷۲ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۱ به ۳۳۳ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۸ رسید (بیش از ۵/۴ برابر) که از این رقم سهم آسیا و خاورمیانه از ۷/۱۸ میلیارد دلار به رقم ۱۳۱ میلیارد دلار (بیش از ۷ برابر) تغییر کرده است. بین سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۰ در حالی که درصد سهم اتحادیه اروپا در تجارت خارجی ترکیه از ۶/۵۳ به ۶/۴۱ کاهش یافت، سهم آسیا و خاورمیانه به ترتیب از ۸/۱۸ و ۵/۸ به ۳/۲۹ و ۹/۱۲ درصد افزایش یافت. در مورد تغییرات در میزان سرمایه‌گذاری خارجی ترک‌ها در جهان خارج نیز روند مشابهی وجود داشته است. چنین پیشرفت‌هایی در مورد مناطق دیگر مثل آفریقا نیز وجود دارد.

۲. با افزایش و متنوع شدن کنشگران عرصه سیاست خارجی، کانال‌های ارتباطی بین ترک‌ها و دولت‌های دیگر نیز متنوع شده است. کانال‌های ارتباط میان ترکیه و جهان خارج دیگر محدود به عرصه سیاسی - امنیتی نیست، بلکه در دیگر



عرصه‌های غیرسیاسی نیز نمود می‌یابد. تحولات و خیزش کنشگران اقتصادی در این فرایند نقش مهمی بازی می‌کنند. روابط روبه‌گسترش بین بازرگانان ترک و بازارهای خاورمیانه حاکی از افزایش محورهای ارتباطی غیرسیاسی در روابط خارجی ترک‌هاست که این تغییرات بر مناسبات سیاسی ترکیه با دولت‌های خاورمیانه نیز تأثیر می‌گذارد. برای مثال، در جریان تنش‌زدایی در روابط بین آنکارا - دمشق طی سال‌های پیش از خیزش اعتراضات خشونت‌بار سوریه، فشار و لابی صاحبان صنایع و تجار ترک نقش بسیار مهمی داشت. این عامل در بهبود مناسبات ترکیه با بسیاری از کشورهای دیگر نیز اثرگذار بوده است. به تبع گسترش همکاری‌های غیرسیاسی و نهادینه شدن آنان، ترکیه به تعدیل برخی محدودیت‌های روابط خارجی از جمله با برچیدن رژیم ویزا در روابط با برخی کشورهای منطقه اقدام کرده است.

۳. به تبع تغییرات فوق‌الذکر، تصورات و برداشت‌های خارجی‌ها از کشور ترکیه تغییر کرده است. در گذشته عواملی چون نابسامانی‌های داخلی و محدودیت‌های سیاست خارجی ترکیه باعث شده بود گرایش و اقبال کمتری نسبت به این کشور وجود داشته باشد. اما تحولات دهه اخیر به جذابیت بیشتر ترکیه منجر شده است. نگاه خارجی‌ها مثبت‌تر شده و گرایش آنان به همکاری با ترک‌ها افزایش یافته است. به‌ویژه تمایل خارجی‌ها به تجارت و سرمایه‌گذاری در ترکیه تقویت شده است. یکی از بارزترین نمودهای تحول نوین در اعتبار بین‌المللی ترکیه را می‌توان در جهان عرب مشاهده کرد، چراکه نشانه‌های خوش‌بینی اعراب به ترک‌ها به شدت افزایش یافته است. این گونه بهبود نگرش‌ها در واقع نشان‌دهنده استقبال از سیاست خارجی نوین ترکیه است که در عین حال موجب موفقیت دیپلماسی اقتصادی آن می‌گردد (Kutlay, 2011: 77-82).

پیشرفت‌های نوین در دیپلماسی اقتصادی ترکیه و به‌ویژه توسعه همکاری با کشورهای منطقه فرایند صنعتی شدن این کشور را تسریع و آسیب‌پذیری اقتصادی آن را به طرز قابل‌ملاحظه‌ای کاهش داده است. مهم‌ترین میدان آزمایش این وضع، بحران اقتصادی جهانی اخیر بود که از سال ۲۰۰۷ آغاز شد. درحالی‌که طی دهه‌های پیشین اقتصاد ترکیه با وجود آرامش و رونق در اقتصادهای غرب چندین بار بحرانی

شده بود، در جریان بحران اقتصادی اخیر ترکیه موفق شد علی‌رغم افت شدید تقاضای اروپایی‌ها برای محصولات ترک و به پشتوانه مناسبات نزدیک با قطب‌های غیرغربی و به‌ویژه همسایگان و کشورهای منطقه از گزند بحران در امان بماند. به سبب چنین دستاوردهایی است که دولت ترکیه همچنان برای کشف و بهره‌برداری از پتانسیل‌های اقتصادی جهان خارج از جمله بازارهای منطقه تلاش می‌کند (Davutoğlu, December 2009: 15).

از سال ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۸ متوسط درآمد سرانه سالانه ترک‌ها بیش از سه برابر شد. به لحاظ سیاسی نیز اعتبار بین‌المللی ترکیه بهبود چشمگیری داشت. به عنوان یک شاخص، در اکتبر ۲۰۰۸ ترکیه که از حوزه اروپا کاندیدای عضویت غیردائم شورای امنیت شده بود، توانست با کسب رأی ۱۵۱ کشور از ۱۹۲ عضو سازمان ملل به عنوان عضو موقت شورای امنیت انتخاب شود. در این رأی‌گیری اتریش، دیگر برنده حوزه اروپا ۱۳۳ رأی اخذ کرد. در دوره پس از آغاز انقلاب‌های جهان عرب نیز تلاش‌های مؤثری برای بهبود شاخص‌ها ادامه داشته است. در سال ۲۰۱۱ در حالی که کشورهای اروپایی همچنان با آثار زیانبار بحران اقتصادی جهانی درگیر بوده‌اند، اقتصاد ترکیه رشد ۵/۷ درصدی را تجربه کرد. در آغاز سال ۲۰۱۲ اقتصاد ترکیه با تولید ناخالص داخلی حدود ۱ تریلیون دلاری همچنان رتبه ششم اروپا و شانزدهم جهان را به خود اختصاص داد که بخش قابل توجهی از این رشد مدیون توسعه مناسبات اقتصادی ترک‌ها با همسایگان منطقه‌ای بوده است (Davutoğlu, March 2012).

تحولات ترکیه در دوره حزب عدالت و توسعه در نخستین دهه سده ۲۱ به‌ویژه دستاوردهای اقتصادی آن از مهم‌ترین عوامل اثرگذار بر انقلاب‌های جهان عرب بود، به نحوی که بعضاً چنین ادعا می‌شود که بذر این انقلاب‌ها در سال ۲۰۰۲ کاشته شد. افکار عمومی کشورهای منطقه شاهد بود که به تبع سیاست‌های دولت عدالت و توسعه، در یک فاصله ۶ ساله یعنی بین سال‌های ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۸ تولید ناخالص ملی ترکیه از ۳۰۰ میلیارد دلار به رقم ۷۵۰ میلیارد دلار و همچنین متوسط درآمد سرانه سالانه ترک‌ها از ۳۰۰/۳ دلار به بیش از ۱۰۰۰/۱۰ افزایش یافت. در نتیجه، از زمان تشکیل جمهوری ترکیه برای نخستین بار اقتصاد ترکیه به رتبه



شانزدهم در جهان و ششم در اروپا رسید (Nafaa, 2011: 39).

ملت‌های منطقه از دو جهت تحت تأثیر اقتصاد ترکیه قرار گرفتند: از یک سو، متوجه موفقیت‌ها و دستاوردهای شگرف دولت اردوغان در بهبود شاخص‌های اقتصادی کشور و افزایش سطح رفاه ترک‌ها شدند؛ و از سوی دیگر، از نزدیک روند روبه‌رشد سرمایه‌گذاری و تجارت ترک‌ها در کشور خویش را مشاهده کردند. آنها در مقام مصرف‌کنندگان محصولات ترکیه، از نزدیک رشد تکنولوژی و صنعت در این کشور را احساس کردند. حزب اسلام‌گرای عدالت و توسعه به‌جای آنکه با روش‌های رادیکال نفوذ و دخالت غرب را در منطقه به چالش بکشد، روی پتانسیل‌های خویش تمرکز کرد و توانست از موانعی که حتی غربی‌ها نیز در عبور از آنها مشکل داشتند، به‌راحتی عبور کند. این دستاوردها که با نقش فعال دولت اردوغان در مسائل و تحولات منطقه همراه بود، باعث شد برخی نخبگان و فعالان سیاسی منطقه سیستم سیاسی - اقتصادی ترکیه نوین را الگوی مناسبی برای کشور خویش تلقی کرده و تلاش کنند به‌منظور عملیاتی ساختن آن، رژیم‌های فاسد و ناکارآمد موجود را با حرکت‌های انقلابی به چالش بکشند. شکوفایی اقتصادی ترکیه در واقع به یک منبع مهم قدرت نرم و الهام‌بخش منطقه‌ای این کشور تبدیل شد (Dede, 2011: 27-28).

سیاست ترکیه در قبال تحولات انقلابی منطقه نیز به‌شدت تابع ملاحظات اقتصادی آن بوده است. پیش از آغاز زنجیره اعتراضات، دولت اردوغان در راستای استراتژی «مشکل صفر با همسایگان» همواره بر مناسبات دوستانه با کلیه رژیم‌های منطقه - اعم از دموکراتیک یا اقتدارگرا - تأکید داشت؛ اما پس از آغاز تحولات، ترک‌ها با مشاهده واقعیت‌هایی نظیر جدیت و قاطعیت معترضان برای تغییر رژیم و الگوپذیری بسیاری از آنها از حزب عدالت و توسعه به این جمع‌بندی رسیدند که بهبود آینده جایگاه منطقه‌ای ترکیه مستلزم حمایت از خواسته‌های معترضان است. دولت ترکیه با وجود مناسبات دوستانه‌ای که طی سده گذشته با رژیم **پشاور اسد** برقرار کرده بود، پس از بحرانی شدن این کشور با تهور بیشتری به نفع مخالفان داخلی و قدرت‌های ذی‌نفوذ غربی فعال شد. برداشت مقامات ترک این بوده که انقلاب‌های منطقه واقعیت‌هایی گریزناپذیرند که باید پذیرفت و با آنها هماهنگ شد،

در غیر این صورت، منافع ترکیه آسیب خواهد دید. به این ترتیب، نخبگان حزب عدالت و توسعه تصمیم گرفتند از تحولات اجتماعی - سیاسی منطقه به عنوان یک فرصت بزرگ برای تعمیق موقعیت هژمونیک کشورشان در منطقه استفاده کنند (Lindenstrauss, March 2012; Davutoğlu, March 2012).

نتیجه گیری

با بررسی دیپلماسی ترکیه طی سده اخیر به این جمع بندی می رسیم که مواضع و چرخش های سیاست خارجی این کشور به شدت تحت تأثیر ملاحظات توسعه اقتصادی آن قرار داشته است. از همان زمان آغاز حیات جمهوری ترکیه، رهبران این کشور به صنعتی شدن، مدرنیزاسیون، و توسعه به مثابه اهدافی استراتژیک می نگریسته اند. در همین چهارچوب، آنها به دو جهت گیری بنیادی در عرصه سیاست خارجی تمایل داشته اند: ۱. توسعه پیوندهای دوستانه و هویتی با غرب، و ۲. همزیستی مسالمت آمیز با ممالک غیرغربی که هر دو ریشه در آموزه های بنیانگذار جمهوری، مصطفی کمال دارد. با توجه به اینکه در زمان رهبری کمال اروپا توسعه یافته ترین قطب جهان به حساب می آمد، وی معتقد بود که ترکیه باید به منظور رسیدن به آرمان های خویش در جهت اروپایی شدن و غربی شدن حرکت کند. وی همچنین تنش و نزاع در مناسبات خارجی را مانع توسعه و ترقی ترکیه می دانست. این خط مشی آتاتورک که پیوند عمیقی با گرایش وی به مدرنیزاسیون و توسعه کشورش داشت، مبنای کلیدی سیاست خارجی جمهوری ترکیه بوده است.

طی سده اخیر هر دو استراتژی جاننشینی واردات و توسعه صادرات در دوره های مختلفی توسط ترک ها به کار گرفته شده است. نکته قابل توجه این است که استراتژی دوم گرایش قوی تری به یک سیاست خارجی صلح آمیز ایجاد کرده است. به موازات تقویت گرایش دولت ترکیه به استراتژی توسعه صادرات، تمایل آن به اعتمادسازی و توسعه مناسبات دوستانه با همسایگان منطقه ای و قدرت های جهانی افزایش یافته است. طی سه دهه اخیر مقامات ترکیه در دو مرحله به استراتژی توسعه صادرات روی آوردند. مرحله اول در دهه ۱۹۸۰ و به ویژه پس از به قدرت رسیدن حزب مام میهن به رهبری تورگوت اوزال شروع شد و به دنبال

اوج‌گیری بحران اقتصادی در اواخر این دهه، استراتژی توسعه اقتصادی دولت نیز با مشکل مواجه شد. مرحله دوم از سال ۲۰۰۲ با به قدرت رسیدن حزب عدالت و توسعه شروع شد و در حال حاضر نیز ادامه دارد. در هر دو مرحله، اقتصاد ترکیه بهبود قابل توجهی را در شاخص‌های کلان اقتصادی تجربه کرد.

در هر دو دوره مذکور، تمایل دولت حاکم به تنش‌زدایی و توسعه همکاری‌های بین‌المللی افزایش داشت. در دهه ۱۹۸۰ با توجه به تأکید سیاست خارجی ترکیه بر غرب، دولت موفق شد گام‌های مهمی در جهت پیوند با امریکا و اروپا بردارد. اما در دوره اخیر، علاوه بر غرب، مناسبات ترکیه با قدرت‌های شرقی شامل چین و روسیه و همچنین همسایگان منطقه‌ای نیز بهبود داشته است. موضوع اعتمادسازی و صلح به قدری برای ترک‌ها اهمیت داشته که دولت اردوغان حتی در راستای تنش‌زدایی با همسایگانی چون ارمنستان و یونان نیز گام‌های مهمی برداشته است. ترک‌ها در عین حال به منظور حل و فصل اختلافات میان دولت‌های منطقه نیز فعال شده‌اند. اصلاحات سیاست خارجی ترکیه تا حد زیادی تحت تأثیر و هدایت پروژه‌ها و برنامه‌های مرتبط با توسعه اقتصادی تجارت‌محورانه این کشور قرار داشته است.*

منابع

الف - فارسی

- سودرستن، بو و جفری رید. ۱۳۷۹. «سیاست‌های جایگزینی واردات و توسعه صادرات» تدوین و ترجمه مهدی تقوی، *اقتصاد سیاسی بین‌الملل*، تهران: پژوهشکده امور اقتصادی.
- قنبرلو، عبدالله. ۱۳۸۹. *اقتصاد سیاسی مداخله‌گرایی در سیاست خارجی امریکا*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- کلودزیچ، ادوارد ای. ۱۳۹۰. *امنیت و روابط بین‌الملل*، ترجمه نادر پوراخوندی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- گیلپین، رابرت، با همکاری جین ام. گیلپین. ۱۳۸۷. *اقتصاد سیاسی جهانی: درک نظم اقتصاد بین‌الملل*، ترجمه مهدی میرمحمدی و دیگران، تهران: تدبیر اقتصاد.
- مشیرزاده، حمیرا. ۱۳۸۴. *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*، تهران: سمت.

ب - انگلیسی

- Ahmad, Feroz. 2004. "The Historical Background of Turkey's Foreign Policy" Lenore G. Martin and Dimitris Keridis, eds., *The Future of Turkish Foreign Policy*, Cambridge, MA: The MIT Press.
- Altunışık, Meliha Benli and Özlem Tür. 2005. *Turkey: Challenges of Continuity and Change*, London and New York: RoutledgeCurzon .
- Bayar, Ali H. 1996. "The Developmental State and Economic Policy in Turkey" *Third World Quarterly*, Vol. 17, No. 4, pp.773-785.
- Bornschier, Volker. 2005. *Culture and Politics in Economic Development*, London and New York: Routledge.
- Bruton, Henry. 1989. "Import substitution", Hollis Chenery & T. N. Srinivasan, eds., *Handbook of Development Economics*, Vol. II, Ch. 30, Amsterdam: Elsevier Science.
- Celâsun, Merih and Dani Rodrik. 1989. "Turkish Economic Development: An

- Overview", Jeffrey D. Sachs and Susan M. Collins, eds., **Developing Country Debt and Economic Performance**, Vol. 3: Country Studies - Indonesia, Korea, Philippines, Turkey, Chicago: University of Chicago Press.
- Davutoğlu, Ahmet. December 2009. "Principles of Turkish Foreign Policy" Address at: **SETA Foundation**, Washington D.C. Branch, December 8, 2009, Retrieved August 1, 2012, from: www.setav.org/ups/dosya/14808.pdf.
- Davutoğlu, Ahmet. March 2012. Scott MacLeod, ed., "The Cairo Review Interview: Strategic Thinking", **THE CAIRO REVIEW OF GLOBAL AFFAIRS**, Retrieved September 7, 2012, from: <http://www.aucegypt.edu/gapp/cairoreview/Pages/articleDetails.aspx?aid=143>.
- Dede, Alper Y. 2011. "The Arab Uprisings: Debating the Turkish Model", **Insight Turkey**, Vol. 13, No. 2, pp. 23-32.
- Eralp, Atila. 2000. "Turkey and the European Union in the Post-Cold War Era", Alan Makovsky and Sabri Sayari, eds., **Turkey's New World: Changing Dynamics in Turkish Foreign Policy**, Washington, D.C.: The Washington Institute for Near East Policy.
- Finefrock, Michael M. July 1981. "Laissez-Faire, the 1923 Izmir Economic Congress and Early Turkish Developmental Policy in Political Perspective", **Middle Eastern Studies**, Vol. 17, No. 3, pp. 375-392.
- Kirişçi, Kemal. 2009. "The Transformation of Turkish Foreign Policy: The Rise of the Trading State", **New Perspectives on Turkey**, No. 40, pp. 29-57.
- Kürkcüoğlu, Ömer. 1980-81. "An Analysis of Atatürk's Foreign Policy, 1919-1938", **The Turkish Yearbook of International Relations**, Vol. XX, Ankara: Ankara University Press.
- Kutlay, Mustafa. 2011. "Economy as the 'Practical Hand' of 'New Turkish Foreign Policy': A Political Economy Explanation", **Insight Turkey**, Vol. 13, No. 1, pp. 67-88.
- Lindenstrauss, Gallia. March 2012. "Turkey and the Arab Spring: Embracing 'People's Power'", **PapersIEMed**, Published by the European Institute of the Mediterranean (IEMed), Retrieved May 25, 2012, from: [www.inss.org.il/upload/\(FILE\)1334575724.pdf](http://www.inss.org.il/upload/(FILE)1334575724.pdf).
- Mises, Ludwig von. 1969. **Omnipotent Government: The Rise of the Total State and Total War**, New Rochelle, NY: Arlington House .
- Nafaa, Hassan. 2011. "The Turkish Model' in the Mirror of the Arab Spring",

Translated by Ghada Diab from Arabic to English, Nathalie Tocci et al, **Turkey and the Arab Spring: Implications for Turkish Foreign Policy from a Transatlantic Perspective**, Washington, D.C.: The German Marshall Fund of the United States (GMF).

Nafziger, E. Wayne. 2006. **Economic Development**, 4th edn, Cambridge: Cambridge University Press .

Onder, Nilgun. Summer & Fall 2008. "The Turkish Project of Globalization and New Regionalism", **Alternatives: Turkish Journal of International Relations**, Vol. 7, No. 2 & 3, pp. 86-110.

Rosecrance, Richard. 1986. **The Rise of the Trading State: Commerce and Conquest in the Modern World**, New York: Basic Books .

Takim, Abdullah and Ensar Yilmaz. April 2010. "Economic Policy during Ataturk's Era in Turkey (1923-1938)", **African Journal of Business Management**, Vol. 4, No. 4, pp. 549-554.

Tirman, John. Spring 1998. "Improving Turkey's 'Bad Neighborhood'", **World Policy Journal**, Vol. 15, No. 1.

Utkulu, Utku. 2001. "The Turkish Economy: Past and Present", Debbie Lovatt, ed., **Turkey since 1970: Politics, Economics and Society**, Basingstoke: Palgrave.

Weede, Erich. Fall 2004. "The Diffusion of Prosperity and Peace by Globalization", **The Independent Review**, Vol. 9, No. 2, pp. 165-186.